

چرا؟ به چه دلیل...

بشر کیست و زندگی کدام است؟ آیا خدایی وجود دارد و اگر خدایی هست چگونه می‌توانیم خود را در نقشه او بگنجانیم؟ این سؤالات افکار هر فرد اندیشمند و محقق را به خود مشغول داشته است. رابرت لیدلا در این کتاب به این سؤالات پاسخ می‌دهد. کتاب (چرا؟ به این دلیل) برای اشخاص مشتاق و طالبان حق و حقیقت و افراد دیرباور و دلتنگ به تحریر درآمده است. پزشکان، منجمان، دانشمندان و استادان دانشگاه‌ها به اسرار حیات که در طی تحقیق خود تجربه کرده‌اند در این کتاب شهادت می‌دهند. شخصیت واقعی کتاب مقدس در این کتاب معرفی می‌گردد. نقشه الهی برای جهان و برای ناچیزترین موجود آن به طرز شگفت‌انگیزی آشکار شده است.

چرا؟ به این دلیل...

تصور کنید مرد جوانی قطعه الماسی را که چهل هزار ریال بها دارد در جعبه کوچکی می‌گذارد و برای نامزدش می‌فرستد. روز بعد هنگامی که او را ملاقات می‌کند چقدر مأیوس می‌شود وقتی که نامزدش به وی می‌گوید: عزیزم، جعبه قشنگی برایم فرستادی برای اینکه از آن به طور مخصوص مراقبت کرده باشم قول می‌دهم آن را در جای مطمئنی قرار دهم تا هیچگونه زیانی به آن وارد نشود. خیلی مسخره است، این طور نیست؟ به همان نحو نیز بسیار احمقانه است که تمام مردم عمر خود را صرف تجملات ظاهری خود کرده در حالی که به موجودیت واقعی خویش وقتی نمی‌نهند. موجودیتی که کتاب مقدس معرفی می‌کند وجودی است که پس از فانی جسم در خاک، همیشه باقی می‌ماند. آری جان ما ارزش لایتنهای دارد. قطعه ذیل این موضوع را تأیید و تأکید می‌نماید:

با آن زبان سوگوارت به من نگو
حیات هیچ است جز حیاتی واهی
یا جان مرده‌ایست که پینکی می‌زند
اشیا آن طور که هستند جلوه نمی‌کنند
حیات واقعیت است، حیات جدیت است
و آرامگاه آن قبر نیست
تو خاک هستی، به خاک بازمی‌گردی
این را برای جان نگفته‌اند

در واقع همین طور است بی‌سبب نیست که انجیل ندا در می‌دهد که: «شخص را چه سود هرگاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد.»

لذا از دریچه دید مسیح جان انسان جوهری است که در مقام مقایسه از هر چیز در دنیا پرارزش‌تر است می‌خواهم در مورد بعضی از چیزهای مقدماتی که به حیات هر فرد بستگی دارد و بسی با اهمیت است بحث کنم. به عنوان مثال: آیا خدایی وجود دارد؟ آیا کتاب مقدس صحت دارد؟ آیا بخشش الهی وجود دارد؟ اینها مسایلی هستند که اغلب آن دسته از اشخاص را که به وجود جاودانی خویشتن به طور جدی اندیشه می‌کنند حیران و ناتوان می‌سازد. چند درصد مطمئنیم که خدایی وجود دارد؟ عقیده‌ای مادرزاد و غریزی در من است که فریاد برمی‌آورد خدا وجود دارد. اهمیت ندارد که عقلم در گذشته چه دلایلی را به من معرفی کرده تا ثابت کند خدایی نیست یا خود من چقدر به خود فشار آوردم تا ایمان به خدا را از وجودم پاک سازم. با این اوصاف هنوز صدای ضعیفی همان طور که اکنون از درون شما برخاسته در لحظات سکوت زندگی همواره مرا متوجه خود می‌ساخت. آنگاه در می‌یافتم که برای من خدایی هست. هنگامی که به دیگران نگاه می‌کردم می‌دیدم که آنها چگونه در چهار چوب مذهب در جستجوی خدا هستند تا صدایی را که با من تکلم کرده بود در خود ساکت نمایند. در حقیقت دسته‌ای هستند که به خدا ایمان ندارند، اما مسأله قابل توجه از نظر من مشکل بی‌ایمانی نبوده، بلکه مؤمن بودن است. ایمان به اینکه در ماده‌ای مرده و بی‌جان حیات آفریده شد و از آن حیات، مغز و وجدان حاصل گردید. ایمان به اینکه فضای خلأ و بدون شکل همان طوری که در طبیعت مشاهده می‌گردد به خودی خود نظام و ترتیب یافت. اسم این را نمی‌شود ایمان گذاشت، بلکه به ساده لوحی بیشتر شباهت دارد.

رئیس انجمن علمی نیویورک، هشت دلیل ارائه داد که چرا به وجود خدا ایمان دارد. اولین دلیل این بود: ده سکه از یک جنس و یک مبلغ را انتخاب کنید و روی آنها از یک تا ده شماره‌گذاری کنید و توی جیب خود قرار دهید حالا یکی را بیرون بیاورید یک در ده احتمال دارد که شماره یک را بیرون آورده باشید آن را دوباره سر جایش قرار دهید

و سکه دیگری در بیاورید اکنون احتمال اینکه شماره دو را در بیاورید یک در ده نیست، بلکه یک در صد می‌باشد. با در آوردن یکی از سکه‌ها خطر احتمال به ده می‌رسد، لذا احتمال بیرون آوردن هر ده تا سکه به طور تصادف به یک در $10/000/000/000$ (ده بلیون) می‌رسد. این امر برای خود من نیز غیرقابل قبول بود که بی‌درنگ کاغذ و مداد برداشتم و حساب کردم و دیدم که حق با او بود. شما خودتان هم می‌توانید این عمل را انجام دهید. روی همین اصل، جرج گالوب-آمارشناس آمریکایی می‌گوید: «من می‌توانم وجود خدا را از روی آمارگیری ثابت کنم. بدن انسان را فقط در نظر بگیرید؛ احتمال اینکه تمام اعضای بدن انسان یکباره و بدون هیچ عاملی به وجود آمده در علم آمار غیر ممکن است و شاید یکی از عجایب آماری به شمار آید. مطمئناً هیچ تفکری آینده ابدی حیات خویش را بر پایه عجایب آماری استوار نمی‌کند. شاید به همین دلیل است که حضرت داوود می‌گوید: «احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست.» اما بیا به مسأله را از نقطه نظر دیگر مورد بررسی قرار دهیم.

ما با هم روی اسکله‌ای می‌ایستیم در حالی که اقیانوس پیمای عظیمی از کنار ما رد می‌شود من به شما می‌گویم بسیاری از مردم تصور می‌کنند که کشتی در نتیجه نقشه‌های تعمدی و دقیق یک شخص اختراع شده اما من عقیده دیگری دارم. در واقع هوش و کوشش اصلاً در پیدایش کشتی دستی نداشته است. آهن بر اثر بعضی از مراحل پوشیده از ذهن به تدریج از زمین استخراج شد و به قالب صفحات بزرگی در آمد. کم کم سوراخ‌هایی در کنار این صفحات ایجاد گردید و سپس میخ پرچ به وجود آمد و در اطراف صفحه آهن دیواری درست شد و بعد از مدت مدیدی به طریق مراحل تکامل موتور به وجود آمد. سپس یک روز، انسان در کنار دریا آن را در کنار خلیجی دید که به آرامی شناور است. احتمالاً مرا دیوانه تصور خواهید کرد و برای اینکه از وراجی بی‌اساسم دیگر چیزی نشنوید خودتان را توی جمعیت شلوغی میندازید تا هر چه زودتر بگریزید. چرا! به دلیل اینکه شما می‌دانید برای هر معلولی طبعاً عاملی وجود دارد و از طرف دیگر شما به چشم خویشتن دیده‌اید که کشتی در نتیجه هوش و تبحر و کوشش انسان ساخته شده است.

با این وصف هنوز تحصیل کرده‌ها و بعضی از دانشمندان به ما می‌گویند که کائنات در اثر احتمال به وجود آمده و قوه مافوقی در خلقت آن کاری نداشته است. به ما می‌گویند به جز طبیعت خدایی را نمی‌شناسند. از طرف دیگر متفکران زیادی هستند که معتقدند خدا مافوق همه چیز است؛ یعنی در حالی که او خود را در طبیعت ظاهر می‌کند (در طبیعت اصول و قوانینش نموداری از قدرت و حکمت خدا است) خود او از کائنات عظیم‌تر است، اما آنچه تمام ملحدان می‌توانند به ما ارائه دهند معمایی به جز علت بدون معلول، آفرینش بدون آفریدگار و اثر بدون مؤثر نیست. هر فرد روشنفکر به یک سلسله از اثر و مؤثر در طبیعت معتقد می‌باشد که هر اثری (معلول) یا عامل اثر دیگری می‌گردد. پذیرش این حقیقت منطقی انسان را مجبور می‌کند که قبول کند برای هر تسلسلی آغازی باید داشته باشد. اگر عامل اولیه نباشد اثر اول هم وجود نخواهد داشت. این عامل اولیه که بدان اشاره کردم برای من الوهیت است.

گرچه انسان بسیاری از قوانین الکتریسیته را کشف کرده معجزات بزرگترین دانشمند این عصر نمی‌تواند ماهیت آن را تعریف کند. پس چرا ما بر این عقیده هستیم که الکتریسیته وجود دارد؟ به دلیل آن که تجلی وجود آن را در خانه خود در کارخانجات و در خیابان‌ها همواره مشاهده می‌نماییم. گرچه من نمی‌دانم خدا از کجا آمده اما باید ایمان داشته باشم که او وجود دارد به سبب اینکه جلوه او را در هر جایی که باشم در اطراف خود به رای‌العین می‌بینم. دکتر آرتور کامپتون، برنده جایزه نوبل فیزیک گفته است: «ایمان برای من با درک این اصل آغاز می‌گردد که حکمت اعلایی، کون و مکان را به منصفه ظهور آورده و انسان را خلق نمود.» ایمان به این اصل برایم دشوار نیست، زیرا رد کردن این حقیقت که هر علتی بالمره معلولی داشته غیر قابل انکار و بحث و جدال است. نظام جهان لایتناهی به پرشکوهرترین اظهاری که تاکنون ادا شده یعنی به آغاز آفریدگار شهادت می‌دهد. دکتر. وارنرون بران-مدیر بخش سلاح ارتش در مجله «ایشو میسیلزاندر اکتز» جولای ۱۹۵۷ چنین اظهار داشته: «غالباً گفته شده که تنویر افکار علمی با اعتقاد مذهبی با هم منافات دارد.» من این اشتباه را یکی از بزرگترین تراژدی‌های احمقانه و خطرناک این عصر می‌دانم.

پروفسور ادوین کونکلین-زیست شناس معروف، بسیار بجا گفته است: «احتمال اینکه حیات از تصادف سرچشمه گرفته با این نظریه که فرهنگ لغت از انفجار یک چاپخانه حاصل گردیده خوب قابل مقایسه است. چه انسان بخواهد ایمان داشته باشد و چه نخواهد به هر حال خدا وجود دارد.» عامل اصلی که مردم به خدا ایمان ندارند این نیست که اعتقاد به خدا امر نامعقول است، بلکه ایمان به خدا افراد مؤمن را مجبور به رو به رو شدن با این حقیقت می‌گرداند

که در مقابل خدای خود مسئول هستند. لذا اغلب مردم از این مسئولیت گریزانند. اکثر آنهایی که به الحاد و زندقه پناه می‌برند به این دلیل است که این کار گریزی از رنج و زحمت بوده و آنها نمی‌خواهند در مقابل تلخی‌های واقعیت و خالق خود مسئولیتی به عهده بگیرند حرف در این نیست که من نمی‌توانم ایمان داشته باشم، بلکه من نمی‌خواهم ایمان داشته باشم. من دو طریق می‌دانم که به وسیله آن می‌توان با مقصود خدا و شخص او آشنایی پیدا کرد. اول، مرحله برهان است. مثلاً یک کارآگاه مجرب به محض دیدن یکی از کارهای من می‌تواند مهارت، عادت و شخصیت مرا برایتان بیان کند. به همان نحو با دیدن و آزمایش کردن وضع خداوندی در رموز کون و مکان چیزهای زیاد می‌شود ساخت، اما کارآگاهی که فقط ساخته‌های دست مرا مورد بررسی قرار می‌دهد هرگز نمی‌تواند بگوید که من کیستم. او ممکن است فقط چیزهایی از خصوصیات من بداند، ولی قبل از اینکه ادعا به شناسایی من نماید باید مرحله‌ای از مکاشفه بین من و خویش برقرار نماید.

باید با من تماس برقرار سازد. من باید به او بگویم که چگونه فکر می‌کنم چطور احساس می‌نمایم و چه کارهایی انجام می‌دهم. این خود شناساندن ممکن است از طریق مکالمه یا مراسله یا طریق دیگری حاصل گردد. آنگاه برای وی این امکان هست که مرا بهتر بشناسد. به همین نسبت اگر قرار باشد که خدا نیز به بشر شناسانده شود و انسان از اراده، تعقل و مقاصد او آگاه گردد حداقل به نوعی مکاشفه احتیاج می‌باشد. از میان تمام کتاب‌هایی که در دنیا وجود دارد فقط یک کتاب است که ادعا می‌کند طریق مستقیم مکاشفه الهی بوده و درمورد ذات و مقاصد خدا با ما سخن می‌گوید. اسم این کتاب «کتاب مقدس» است. کتاب مقدس، کتابی آنچنان پر اهمیت است که بر هر فرد متفکر، مطالعه آن واجب است. بنابر نظریه فرانسیس بیکن، نه قبول کنیم نه رد نماییم، بلکه وزن کنیم و تحت مطالعه و تحقیق قرار دهیم. پس بیایید این گنجینه گرانبها را با آن ادعاهای غیر عادی از نزدیک مطالعه کنیم. اگر بخواهیم نسبت به خود و کتاب مقدس صادق باشیم لازم است که کتاب مذکور را از اول تا به آخر با دقت مطالعه نماییم.

همانطوری که یک قاضی پس از شنیدن نصف قضیه تصمیم اتخاذ نمی‌نماید ما نیز نباید آنچنان کنیم بلکه مانند یک قاضی منصف باید مدارک و شهادت را در مقام مقایسه آورده و هر کلمه را بسنجیم و تحت بررسی قرار دهیم. به جای اینکه معنی ظاهری موضوعی را بپذیریم به ژرفای مفهوم نیز نظر بیفکنیم. هر آینه برای مطالعه این مکتوب پر اهمیت که خود شامل شصت و شش کتاب بوده و به وسیله چهل نویسنده مختلف و تحصیل کرده و تحصیل نکرده و بعضی از سلاطین و پاره‌ای از دهقانان در مدت بیش از ۱۶۰۰ سال در اماکن مختلف و دور از هم از قبیل بابل در آسیا و روم در اروپا به تحریر رسیده مستلزم صرف وقت لازم و کافی است. در یک چنین تألیفی انسان باید انتظار مباحث متناقض گوناگون را داشته باشد، ولی اتحاد و همبستگی مواضع آنقدر قابل توجه است که هر بخشی مکمل قسمت دیگر است. رفته رفته حقیقت دوم پطرس ۱: ۲۱ بر من واضح شد.

تعریف دیگر از این مدلل‌تر وجود نداشت که می‌گوید: «مردمان به روح‌القدس مجذوب شده از جانب خدا سخن گفتند.» هنگامی که در عهد عتیق (تورات) پیشگویی‌ها را یکی بعد از دیگری خواندم و پی بردم که صدها پیشگویی جامه عمل به خود پوشانده این اعتقاد و ایمان در من قوت بیشتری گرفت. مثلاً در اشعیا ۵۳، ۷۰۰ سال قبل از مصلوب شدن حضرت مسیح مرگ وی به دقت پیشگویی شده است. بلی، اشکال شک داشتن به کتاب برایم عظیم‌تر می‌نمود تا اعتقاد به موضوعات آن. من باید به خود صادق و امین باشم و این اصل را بپذیرم که تمام مسائل و مشکلات بر محور بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی دور می‌زند. حتی قدمی فراتر نهادم و گفتم: «من ایمان دارم که کتاب مقدس کلام خدای زنده است، اما دلیلی نمی‌توانم اقامه کنم.» اما یک چنین پذیرشی مرا با اشکال جدی‌تر رو به رو ساخت که معیار عدالت کتاب مقدس بر پایه‌ای قرار داشته که من هنوز به آن میزان نرسیده بودم. برایم اینطور استنباط شده بود که اگر چیزی کمتر و کوتاه‌تر از میزان و معیار خودش باشد نقص و معصیت شمرده می‌شود. با به خاطر داشتن این موضوع که خدا کوچکترین فکر شما را می‌داند، فقط خود را در برابر این معیار مقایسه کنید. «خداوند خدای خود را با تمامی دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. این است حکم اول و اعظم.»

با مواجه شدن با چنین معیاری آیا می‌توانید ادعا کنید که در سراسر زندگی کامل زیسته‌اید و همواره خدا را در مرحله نخست قرار داده‌اید؟ هیچ انسانی حقیقتاً نمی‌تواند چنین ادعایی را بر زبان راند. هر قلبی که از خون بی‌ریایی می‌تپد با رومیان ۳: ۱۰ ندا در می‌دهد که: «عادل نیست، یکی هم نی... همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند.» همه آنهایی که می‌خواستند به درجه الوهیت برسند سقوط کرده‌اند. جوانی از من پرسید: «آیا فکر می‌کنی این انصاف

خداست که درجه تقدس را آنقدر بالا برده که ما نمی‌توانیم به آن مرتبه برسیم و بعد هم ما را به سبب قصور مورد داوری قرار دهد؟ در پاسخ گفتم خدا برای الوهیت و تقدس میزان نهایی وضع نکرده است. همانطوری که یک افسر در هنگ خود درجه مطلق را تعیین نمی‌نماید. مثلاً اگر شخصی دارای تمام مشخصات باشد، ولی قدش یک سانتی متر کوتاه‌تر باشد به آن درجه معینه نمی‌تواند برسد، خیر، خدا چنین معیاری را معلوم نکرده است. خدا به هیچ وجه درجه و معیاری تعیین نکرده است او خود آن معیار و میزان نهایی است. او کاملاً قدوس است و برای محافظت از سیرت خویش در تمام رفتار و کردار خود باید قدوس باقی بماند، چون او دارای محبت و قدوسیت کامل است. لذا نمی‌تواند وجود گناهکار را تحمل نماید و گناهکار نیز چون از وجودی پاک و قدوس گریزان است او نیز جرأت ایستادن در حضور خدا را به خود نمی‌دهد.

وجدان و احساساتم مرا مجبور می‌کرد که قبول کنم از تقدس نهایی خدا سقوط کرده و در نتیجه خود را در نظر او گناهکار بدانم. با پی بردن به گناه خویش خود را در مقابل محاکمه خدا در حزقیال ۴: ۱۸ یافتم «هر کسی که گناه ورزد او خواهد مرد.» ناگاه توجهم به این مطلب جلب شد قانون راهنمایی و رانندگی بریتانیای کبیر می‌گوید که رانندگان موظفند از سمت چپ خیابان حرکت کنند در حالی که قانون رانندگی در نیویورک از رانندگان می‌خواهد تا از سمت راست عبور کنند. فرض کنید که من به لندن می‌روم و در سمت راست خیابان رانندگی می‌کنم. وقتی که مرا به دادگاه جلب می‌کنند می‌گویم: «حرف شما خیلی مسخره است، زیرا در ایالات متحده امریکا، ما اجازه داریم که از سمت راست حرکت کنیم.» قاضی در پاسخ خواهد گفت: «شما بر طبق قوانین آمریکا محاکمه نمی‌شوید برای ما مهم نیست که قوانین کشورهای دیگر چه می‌گوید. شما فقط باید خود را بر طبق قوانین و مقررات کشوری که فعلاً در آن زندگی می‌کنید وفق و تطبیق دهید.» بنابراین مطابق قوانین آن کشور محاکمه می‌شوید.

پس تا آنجایی که معیار و درجه تعیین شده خدا با این امر ارتباط دارد من گمشده و گناهکار محسوب می‌شوم، چون معیار الهی تنها در ابدیت وجود داشته و من باید در ابدیت داوری شوم. درهای امید به سویم بسته شده بود سپس متوجه شدم که مهم نیست من چه فکر می‌کنم یا دوستانم به من چه می‌گویند. داوری بر طبق گفته خداوند خواهد بود نه مطابق حرف‌های دوستانم. به علاوه از این نظر که همه گناهکار هستند لذا دلیلی برای طلبیدن کمک از کسی دیگر نمی‌دیدم، زیرا هر کس را که در نظر می‌آورم درست به سرنوشت من گرفتار بود، اما همان کتاب مقدسی که مرا از گناه مطلع ساخته بود همان کتاب عیسای مسیح کسی که ادعای فرزندی خدا را کرد به من معرفی نمود. این تعلیم واضح کتاب مقدس است که شخص مذکور یعنی عیسی مسیح فرزند خداست. او دید که انسان در سیاه چال عصیان و تبه‌کاری گمشده و می‌باید جریمه گناهی را که در زندگی مرتکب شده بپردازد. زندگی او خالی از گناه و پاک و بی‌آلایش بود. او حاضر شد که زندگی پاک و منزله خویش را به خاطر بشر بدهد تا انسان آزاد گردد. او خود در یوحنا ۳: ۱۶ می‌گوید: «زیرا خداوند جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.»

اگر عیسای مسیح پسر خداست پس بدیهی است که ما می‌توانیم به نجات خود اطمینان داشته باشیم، اما اشکالی که اغلب با آن برخورد می‌کنیم این است که آیا عیسی مسیح واقعاً پسر خداست؟ او می‌تواند یکی از این اشخاص باشد: پسر خدا، یک فریب دهنده، یا مردی راستگو با تخیلاتی واهی. اگر فردی راستگو و با تخیلات واهی باشد پس چگونه است که می‌بینیم او با اندیشمندان عصر خود ملاقات کرده و آنها مخصوصاً برای به دام انداختن وی در مباحثه نزد وی می‌رفتند، ولی عیسی آنچنان پاسخ‌های دندان شکن به آنها می‌داد و آنها را ساکت می‌کرد که دیگر جرأت پرسیدن سؤال دیگری را نداشتند متی ۲۲: ۴۶ هنگامی که ما حکمت اظهارات او را از دیدگاه فردی هوشمند مورد بررسی قرار دهیم به وضوح در می‌یابیم که او تحت تأثیر هیچ گونه تخیلی نمی‌باشد. پس آیا حکمت و خرد او تا این اندازه عظیم بوده که در راه فریب مردم به کار می‌برد؟ آیا تاکنون شنیده‌اید که جوانی با کلاه‌برداران و اراذل معاشرت و مؤانست داشته و در اثر این گونه روابط، فردی امین و شریف باشد؟ خیر، شما قبول می‌کنید که تاکنون چنین چیزی شنیده‌اید، اما من جوانی را می‌شناسم که در اثر پذیرش مسیح در زندگی خود، پست‌ترین امیال خود را ترک گفته و به شریف‌ترین مقام انسانی رسیده است برای من غیر قابل قبول است که پذیرش یک فریبکار باعث چنین دگرگونی عالی در زندگی گردد.

روزی از یک مرد شنیدم که می گفت: «من همه چیزم را مدیون عیسای مسیح هستم، زیرا می توانم در این دنیای پر شتاب و درهم آویخته با گردنی برافراشته و سرافراز قدم بزنم و از هیچ چیز ترسی نداشته باشم. من مدیون هستم چون می توانم به صورت و قامت یک زن نگاه کنم بدون آن که فکر زشت و ناپاکی در خاطرم خطور کند. من نظریه تمام دنیای متمدن را به شهادت می آورم که عیسای مسیح حداقل یک مرد نیکو بوده است. اگر اینطور است پس مرد امینی بوده و اگر فرد امین و صادقی است پس ادعای او هر آینه راست است که پسر خدا بوده و به این جهان آمد تا زندگی پاک و مبرا از گناه خود را به جای زندگی پر عصیان من و شما بدهد.» رهبران چند حرفه در مورد عیسای مسیح این چنین می گویند: «هان مارک هانثلید فرماندار اورگون، شهادت می دهد و می گوید: «دیدم که برای سی و یک سال فقط برای خودم زندگی کرده ام پس تصمیم گرفتم که بقیه زندگی ام را فقط برای عیسای مسیح سپری کنم. از خدا تقاضا کردم که آنچه در زندگی گذشته انجام داده ام عفو فرماید و زندگی ام را از آن پس به خودش تعلق دهد. پیروی عیسی بر تجربه، سعادت و مبارزه من در زندگی افزود. گذراندن حیاتی تسلیم شده به مسیح، حقیقتاً یک زندگی رضایت بخش است، زیرا زندگی در این طریق، مقصود و مسیر معینی پیدا می کند که خدمت به خود کردن نبوده بلکه به عیسای مسیح می باشد.»

رابرت ی. ریچاردز قهرمان دو المپیک گفت: «تنها دلیل بودن من در ورزش این است که تا به جوان های دنیا شهادت دهم که عیسی هر کس را از گناه نجات می دهد و فرد نجات یافته، مخلوقی تازه خواهد بود. جوانان احتیاج دارند که به این نکته پی ببرند. هنگامی که مسیح بر فراز تپه جلجتا جان سپرد، خدا نیروی شگفت آوری بر جا گذاشت.» ل. ت. جن ویلیام. ک. هاریسون، نماینده پیشین سازمان ملل و فرمانده گروه صلح در کره و فرمانده عالی اسبق کاریبن نوشته: «چه شگفت انگیز است که انسان به عیسای مسیح ایمان داشته باشد. من از خدای بزرگ سپاسگذارم که با محبت فیض بخش خود مرا به ایمان نجات در مسیح هدایت فرمود.» آنهایی که همواره به مسیح ایمان دارند تجربه شخصی از واقعیت حیات تازه در مسیح می آموزند. اعتقاد به صحت کتاب مقدس که عیسای مسیح فرزند خدا بوده و با کمال علاقه به این دنیا آمده و ایمان به این مطلب دلپذیر که خدا مرا آنقدر دوست داشته که او را برای تحمل جزای گناهان من، فقط به منظور آزادیم فرستاده و اگر من خود را موجودی متفکر و با حکمت می دانم باید عیسای مسیح را به عنوان نجات دهنده خود بپذیرم، اما من نمی خواهم که شما او را به این سادگی بپذیرید، زیرا ممکن است اعتراضی داشته باشید.

ممکن است بگویید: گرچه کتاب مقدس صحت دارد، اما آیا نظریات و مطالب آن نیز قابل تحسین عمومی می باشد؟ چرا مطالب آن را با آزمایشی منصفانه و با دلیل ارائه نمی دهید؟ من پس از شرح عقاید خود به یک دوست، او پاسخ داد: «شما درست می فرمایید، اما من هم حق دارم. گرچه اشکالی در گفته های شما نمی بینم، اما برایم اینطور به نظر می رسد که اهمیتی ندارد یک فرد به چه چیز ایمان دارد، بلکه مهم این است که چقدر در عقایدش صمیمی است.» بیاید نظر این دوست را مورد بررسی و آزمایش قرار دهیم. صبح یکشنبه، یک روز دل انگیز یکی از همسایگان من به همسر و فرزندانش گفت: «بیاید اتومبیل را برداریم و به یک پیک نیک برویم.» در حالی که راه شمال را در پیش گرفته بودند به تقاطع ریل قطار رسیدند. پدر که پشت فرمان بود از صمیم قلب معتقد بود که صبح یکشنبه قطاری از آنجا عبور نخواهد کرد، ولی به محض عبور از وسط ریل ها با قطار تصادف کرد. خودش جا به جا کشته شد و دست پسرش شکست و دختر کوچکش ماه های متمادی توی گچ ماند. آیا اعتقاد صمیمانه اش او را نجات داد؟ خیر، نجات نداد. پرستاری را می شناسم که یک شب هنگام انجام وظیفه از ته دل مطمئن بود که داوری مورد احتیاج مریض که در دستش بود اشتباهی نیست، ولی بیست دقیقه بعد از دادن دوا به مریض با وجود تمام مساعی لازم بیمار در گذشت.

البته ما به صداقت و صمیمیت احتیاج داریم، اما باید به حقیقت، ایمان صادقانه داشت نه به اباطیل. در واقع اعتقاد خالصانه به عقاید غلط و پوچ، عامل خوب فریب دادن است که بالاخره به نابودی انسان منجر می گردد. کتاب مقدس جای شکی باقی نگذاشته در یوحنا ۱۴: ۶ مسیح می گوید: «من راه و راستی و حیات هستم، هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید.» در اعمال رسولان ۴: ۱۲ ذکر شده که: «در هیچ کس غیر از او نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.» اگر شما می توانید از طریق دیگری به فردوس راه یابید، آنگاه شاهی بر حرف های کاذبانه عیسی خواهید بود که گفت راه دیگری جز خود او وجود ندارد، اما از آنجایی که او مدرک کامل بر فرزند خدای ارائه می دهد، آیا احمقانه نیست که راه مهیا شده خدا را که در خود مسیح به وجود آمده رها کرده در تکاپوی پیدا کردن طریق دیگری باشیم؟ دلیل واقعی دیگر که نشان می دهد ما همواره در تقلای

جستجوی راه دیگری هستیم این است که راه صلیب، طریق فروتنی و افتادگی بوده در حالی که ما طبعاً موجودی متکبر و مغرور هستیم. با خواندن رساله پولس رسول به فیلیپیان ۲: ۵-۸ پولس می‌گوید: «بیاید به خاطر آوریم که راه صلیب برای خود مسیح نیز طریق خضوع و خشوع بود.»

- آیه ۵- پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود.
- آیه ۶- که چون در صورت خدا بود با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد.
- آیه ۷- لیکن خود را خالی کرده صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد.
- آیه ۸- و چون در شکل انسان یافت شد خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.

بعضی از مردم پیشنهاد می‌کنند که آنچه یک فرد بدان نیازمند است، اصلاح اخلاقی است تا به این ترتیب بتواند زندگی خود را به نحو بهتری سپری کند. به نظر می‌رسد که این راه، به عنوان تنها طریق رسیدن به فردوس پیشنهاد شده است. آیا چاره کار فقط همین است؟ بیاید فرض کنیم که رئیس مؤسسه‌ای نزد حسابدار خود می‌رود و جویای وضع مالی مؤسسه می‌شود؛ حسابدار می‌گوید که شرکت مبلغ ۵۰/۰۰۰ دلار به کارخانجات و سایر تجار بدهکار است. رئیس می‌گوید: «به تمام این اشخاص نامه بنویس و متذکر شو که ما نمی‌خواهیم به کسی درد سر بدهیم، زیرا ورق تازه‌ای در دفتر محاسبات خود باز کرده و قول می‌دهیم در آینده تمام بدهی‌ها را تمام و کمال پرداخت کنیم و بعد از این در کار و پیشه با نهایت درستی رفتار نماییم.» حسابدار تصور خواهد کرد که آقای رئیس دیوانه شده و از نوشتن چنین نامه‌ای برای بستانکاران، می‌خواهد دفع‌الوقت کند.

هنوز هزاران اشخاص نامعقول همواره کوشش می‌کنند که با چنین پیشنهاداتی به فردوس روند و برای آینده با خدا پیمان‌های تازه می‌بندند، ولی از تفکر در خصوص زندگی گذشته، خود را پریشان نمی‌کنند. هنوز در جامعه ۱۵: ۳ می‌خوانیم: «آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است و آنچه را که گذشته است خدا می‌طلبد.» حتی اگر تقبل کنیم و در این فکر باشیم که به طریقی می‌توانیم زندگی کامل و بی‌نقص داشته باشیم، اما پر واضح است که این امر غیرممکن است، زیرا هنوز گناهکار هستیم. عدالت الهی، انسان را هنگامی عادل و بی‌گناه می‌شمارد که در گذشته گناهی نداشته و اگر داشته باشد، کیفر آن را دیده و لکه آن گناه را کاملاً پاک ساخته باشد. قاتلی ممکن است گناه خود را بپوشاند و برای ده سال زندگی خود را بر پایه اخلاق و تمدن جدید پی‌ریزی نماید، اما همین که گناهش در برابر قانون روشن شد محکوم به مرگ می‌گردد.

گرچه او برای ده سال مرتکب قتل نشده اما قانون هنوز او را قاتل می‌داند. پوشاندن گناه در نظر آن کس که اسرار گذشته و حال و آینده بر وی روشن است امکان ندارد و گناهکار معلوم و شناخته می‌شود. بر طبق معیار قدوسیت خدا، همه ما مرتکب گناه شده‌ایم و باید گناه خود را مقابل تخت عدالت او ببریم. هر یک از ما نیازمند به شخصی هستیم که بتواند کتب را برای ما موشکافی نماید. کتاب مقدس اعلام می‌کند که عیسای مسیح تنها کسی است که می‌تواند غرامت این کیفر را بپردازد. در رومیان نوشته شده: «به وساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شده‌ایم.» بلی، عیسای مسیح مهربان، جان خود را به خاطر اینکه ما آزاد شویم در راه ما داد. از مجازات گناهان گذشته ما صرف نظر شده و خدایی که بر ضد او طغیان کردیم و عصیان ورزیدیم با قربانی مسیح برفراز صلیب و برخیزاندن وی از قبر، این کرامت و رضایت را نشان داد. او مرد به خاطر اینکه ما زیست کنیم و اکنون زنده است تا ما را از نیروی گناه نجات بخشد.

چرا مسیح احتیاج داشت که بمیرد؟

آیا بدون انجام این امر نمی‌توانست ما را نجات بخشد؟ انسان شریعت خدا را شکسته بود و مجازات این نافرمانی مرگ بود. مسیح بدون اینکه با کیفر ما رو به رو شود چگونه می‌توانست بر وفق عدالت الهی ما را رستگار سازد؟ آیا می‌دانید بهایی که برای کیفر گناهان ما باید پرداخت شود اگر مسیح کمتر از آن می‌پرداخت ما باز در مقابل تخت داوری قرار می‌گرفتیم، اما دلیلی پر واضح می‌باشد، زیرا او فدا شد تا قانونی را که شکسته‌ایم و شریعتی که از آن تخطی کرده‌ایم دیگر نمی‌تواند ما را داوری کند. در کتاب مقدس رومیان ۸: ۱ می‌گوید: «پس هیچ قصاصی نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.» به مناسبتی، موضوع دعوی دادگاهی به روز دیگر موکول گردید. بنا به عادت معمول به سبب اینکه نفوذ خارجی هیأت منصفه را تحت تأثیر قرار ندهد، آنها را در شب همانجا نگه داشتند. صبح

روز بعد قاضی هنگام ورود به دادگاه خطاب به هیئت منصفه گفت: آقایان، دعوی خاتمه یافت و زندانی به محاکمه بالاتری کشانده شد. متهم، شب قبل در سلول خود فوت کرد و از آنجایی که قانون نمی‌تواند مرده را داوری کند لذا لزومی نداشت که وی را به پای میز محاکمه ببرند. اگر کسی یک شخص را به قتل رساند محکوم به مرگ است، اما اگر او شش نفر دیگر را هم بکشد باز محکوم به مرگ است، زیرا این انتها درجه کیفری است که قانون در دست دارد. مهم نیست که گناه چه باشد، قانون جز گرفتن حق حیات کیفر عظیم‌تری را نمی‌شناسد. بنابراین مهم نیست که من گناہانی در گذشته مرتکب شده‌ام. از هیچ کدام آنها واهمه‌ای ندارم، زیرا این اطمینان را در عیسای مسیح فدایی خود دارم چون منتهای کیفری را که قانون علیه من معین کرده بود او متحمل شد تا من آزاد گردم.

بر پایه عظمت قربانی مسیح، بعضی‌ها می‌گویند: اگر مسیح برای همه مرد پس همه ما باید نجات یابیم، اما خدا اینطور نمی‌فرماید. او می‌گوید نجات برای همه است، اما همه رستگار نمی‌شوند. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌زنیم، زمستانی سرد و کشنده است و بیکاری یکی از شهرهای بزرگ ما را فرا گرفته و اکثریت به طور وحشتناکی به خوراک محتاجند. سازمان امدادی شهرداری غذای مجانی می‌دهد. شما در خیابان با پسرکی فقیر برخورد می‌کنید که دارد از گرسنگی قالب تهی می‌کند. بدیهی است که از وی می‌پرسید آیا به اعلانات روی دیوارهای تمام شهر مگر اعتقاد نداری که غذای کافی و مجانی برای هر کس موجود است. او در جواب پاسخ می‌دهد: بلی، کاملاً اطمینان دارم، اما هنوز گرسنه هستم. به او خواهید گفت اگر نرود و تقاضای خوراک نکند مسلم است که باز هم گرسنه خواهد ماند. به همین نحو با مرگ مسیح، نجات برای همه فراهم شده است، اما آنهایی که شخصاً نزد او می‌روند و ایمان می‌آورند که مسیح به جایشان مصلوب شده نجات می‌یابند. من باید مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود بپذیرم در غیر اینصورت مرگ او سودی عاید من نخواهد کرد، درست مثل این است که شخصی در کنار چشمه زلالی از تشنگی در حال جان دادن باشد، ولی تا زمانی که حرکت نکند و جرعه‌ای از آن آب ننوشد حیات نخواهد یافت. عده‌ای نیز هنوز این سؤال را مطرح می‌کنند: عیسی مسیح که شخصاً یک شخصیت بیش نبود پس چگونه توانسته خودش را به جای بسیاری فدا کند تا اینکه نجاتی را که خدا تقدیم می‌کند هر کس در اثر ایمان به او رستگار شود؟

سؤالی منصفانه به نظر می‌آید. یک مسئله ریاضی این قضیه را روی کاغذ روشن خواهد کرد. مسیح مظهر خدا بود که در جسم ظاهر شد الوهیت در قالب بشریت. لذا حیاتی را که نثار کرد، حیاتی لایتناهی بود که نیاز هر ذی حیاتی را می‌تواند برطرف کند. تکه کاغذی بردارید و تمام اعداد بزرگی را که به فکرتان می‌رسد یادداشت کنید میلیون یا بیشتر و حالا آن را افزایش دهید. اکنون عدد بسیار بزرگی به دست آمده، مجدداً آن را به ده، صد و اگر میل دارید به یک میلیون ضرب کنید و بعد از این همه محاسبه رقم بزرگی به دست آمده که باز هم عددی بی‌انتهاست. با جمع بستن چیزهای متناهی انسان هرگز قادر نبوده که آن را لایتناهی بسازد. حیات لایتناهی مسیح که برای گناهکاران بر روی صلیب داده شده برای نجات تمام آنهایی که او را به عنوان منجی خود قبول کنند کافی است، اما مسیح چگونه ۱۹۰۰ سال پیش به خاطر گناهان من مرد در حالی که در آن موقع من وجود نداشتم تا اینکه گناهی مرتکب شوم؟ در ابتدا این مطلب برای فردی روشنفکر مسأله‌ای است مغرنج اما هر قدر شما متفکر و روشن‌بین باشید به همان اندازه حل مسئله را بهتر خواهید فهمید.

خدا عالم کامل است؛ یعنی همه چیز را می‌داند و در عین حال جاودانی است. در خروج ۳: ۱۴ خداوند می‌فرماید: «من هستم.» (زمان حال) و مسیح در یوحنا ۸: ۵۸ می‌فرماید: «پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم.» (زمان حال) به عبارت دیگر کسی که همه چیز را می‌داند ابدی نیز می‌باشد. برای خدا، گذشته و حال و آینده مفهومی ندارد. وقایعی که در ۲۰۰۰ سال بعد اتفاق خواهد افتاد در نظر او درست مثل واقعه‌ای است که در ۲۰۰۰ سال قبل رخ داده است. هر دو واقعه آن قدر برایش آشکار است که گویی هم اکنون در حال اتفاق است، اما چرا خدا انسان را در مقابل اراده‌اش و در برابر گناه بی‌اراده و ناتوان آفرید؟ پرسیدن چنین سؤالی درست به منزله گفتن این حرف است که چرا خدا خط مستقیم کجی یا خط مستقیم دایره‌ای در یک آن نمی‌کشد؟ انسان مخلوقی است که دارای اراده قدرت و هوش و طرز انتخاب است. لذا سؤال واقعی این باید باشد که چرا خداوند مخلوقی بدون قدرت انتخاب نیافرید؟

اگر من قدرت هیپنوتیزم داشتم و اگر قادر بودم که دو پسرهای خود را خواب کنم آنگاه قدرت انتخاب را از آنها می‌گرفتم و سپس می‌گفتم: «روی آن صندلی‌ها بنشینید تا برگردم. بلند شوید و بخورید، نخورید، مرا ببوسید، شب به خیر.» ناگاه بازوی بی‌حسی دور گردنم حلقه می‌شدند و لب‌های بی‌حسی روی لبم فشار می‌آوردند من اطاعت کامل

و بدون تأخیر در فرمان خود می‌دیدم، اما آیا از این نوع طرز رفتار راضی بودم؟ خیر، هرگز. من فرزندی می‌خواهم که دارای اراده آزاد باشند و در قبول یا رد کردن، لایق. همچنین می‌خواهم آموزش‌هایی را که نتیجه محبت من است و برای خوبی آنها می‌گویم با میل و رغبت فرا گیرند. نمی‌توانم تصور کنم خدایی که این اراده را در دل من و شما گذاشته انتظاری غیر از این داشته باشد. خدا عروسک‌های خیمه شب‌بازی نمی‌خواهد که با کشیدن نخ در داخل مسیری که معین شده، حرکت کنند و چون دستگاه خودکاری به شکل انسان نیازمند نیست که به طور مکانیکی و خودکار چون سیارات در زمین و فضا بچرخند، رضایت خدا به هیچ چیز بیش از محبت قلبی ما و اراده و تصمیم آزاد ما که از روی میل و رغبت به طرف او گام برداشته شود و او را احترام بشمارد، جلب نمی‌شود، ولی پر واضح است که همین آزادی عمل، ما را قادر می‌کند که با او مخالفت کرده و نسبت به وی بی‌احترامی کنیم.

انسان به راستی موجودی است شگفت‌انگیز که از تمام جانوران برتر است. سدی بزرگ بین انسان و بزرگترین جانور روی زمین ایجاد شده که همان نیروی هیبت‌آور انسانی است که به تأکید می‌تواند به خدا پاسخ منفی دهد همانطوری که قادر است با شیرینی جواب مثبت گوید. اکنون که این کتابچه را مطالعه می‌فرمایید ممکن است پرسش که شما به خدا چه می‌گویید؟ خدا به این دنیای حقیر ما در مقام مقایسه با وسعت کائنات پر عظمت، چه اهمیتی قائل است؟ منظومه شمسی را با سیاره نپتون که چهل بار دورتر از خورشید نسبت به زمین است در نظر بیاورید. هر یک سال سیاره نپتون برابر با ۱۶۴ سال روی زمین است. ماورای این مطلب، منظومه‌ها با سیاراتی که در اطراف آنها در حرکتند چون منظومه قمری به دور خورشید می‌چرخند. اهمیت زمین در نظر خدا چقدر است و اهمیت انسان کمتر ممکن است باشد؟ منجمی که ایمان خود را از دست داده بود چنین گفت: این کاری است که تلسکوپ برایم انجام داده است.

وسعت کهکشان‌ها، ایمان مرا ربوده است، زیرا فکر می‌کردم انسانی که به اندازه پیشیزی ارزش ندارد آیا ممکن است که خدا خودش را برای این موجود بی‌ارزش به درد سر بیندازد؟ اما عطش وی برای دانش او را لحظه‌ای آسوده نمی‌گذاشت. مطالعه کهکشان‌ها فقط در شب مقدور بود، اما ساعات بیکاری روز چگونه باید سپری شود؟ راستی چرا از میکروسکوپ استفاده نشود؟ هان! دنیا زیر پای او آماده تحقیق بود، دنیایی که چون جهان کهکشان‌ها شگفت‌انگیز بود رفته رفته ایمان او را تقویت کرد. خدایی که در قطره‌ای از آب یک گودال، حیات نهاده، مسلم است که چقدر بیشتر به انسان، بزرگترین آفریده‌اش توجه دارد. با این افکار او به حالت اول بازگشت و بر اثر توازن روحی، او به حقیقت یوحنا ۳: ۱۶ بهتر پی برد: «زیرا خدا جهان را (انسان را) اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود (عیسای مسیح) را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.»

آیا ایمان بر پایه منطق است؟

بلی، بر پایه منطق است. اشتباه است فکر کنیم که ایمان بر ضد استدلال است. ایمان و استدلال هر دو دست در دست یکدیگر در گذرگاه زندگی قدم می‌زنند، اما هنگامی که استدلال از راه رفتن خسته شد و دیگر نمی‌تواند قدمی بردارد آنگاه ایمان به راه خود ادامه می‌دهد. استدلال با آن دامنه وسیع خود بر پایه ایمان بنا شده، زیرا بدون حکمت و دانش تراشیدن دلیل امکان‌ناپذیر بوده و دانش در شهادت زندگی انسان یکی از علل ایمان است. برای مثال، من معتقدم که مقدار زیادی استرکنین انسان را مسموم می‌کند، اما هرگز این امر را تجربه نکرده‌ام، ولی از شهادت نوشته‌های نویسندگان به این مطلب ایمان دارم که هرگز نباید مقدار زیادی از استرکنین را برای چیزی مصرف کنیم. اگر به طور دقیق محاسبه کنید، در می‌یابید که نه دهم چیزهایی که می‌دانید بر مبنای ایمان به شهادت انسان چه از نوشته‌ها و چه از نقل قول‌ها می‌باشد، زیرا خودتان شخصا همه چیزهایی را که می‌دانید به مرحله تحقیق و بررسی در نیاورده‌اید. پس با شنیدن شهادت در خصوص این موضوع آیا شهادت هزاران مسیحی را نمی‌پذیرید، زمانی که آنها صادقانه اظهار می‌دارند تمام چیزهایی که در کتاب مقدس خدا نوشته شده، شخصا تحقیق کرده و بر آنها ثابت شده که همه صحت دارد؟

اما چرا خدا باید ما را به عنوان گناهکار سزاوار به مرگ، داوری کند؟

به این سؤال نمی‌توانم جواب دهم اما قادرم بگویم نظر به اینکه خدا قدوس مطلق است، هیچ گناهکاری نمی‌تواند در حضور او زیست کند. در بعضی از قبایل بدوی، یک رئیس بومی همسرش را تا سر حد مرگ چماق می‌زند فقط به خاطر موضوع بسیار جزیی. ممکن است این امر در نظر مردم آن سرزمین اهمیتی نداشته باشد در حالی که در سرزمین ما خون‌بهای مقتول را باید قاتل بپردازد. عمل مزبور در هر دو سرزمین به یک نوع بوده اما در یکی داوری

وجود ندارد و در دیگری، جزای سخت و شدید حکمفرماست. فقط اختلاف در طرز تفکر و تفاهم مردم است. اگر به گناهی که در تمدن بدوی هیچ گونه اهمیتی ندارد ولی همان گناه در سرزمین‌ها ما باعث از دست رفتن حیات فردی می‌گردد، فکر کنید و بگویید که بعضی از گناهان در نظر ما هیچ اهمیت ندارد، اما از دیدگاه الهی، معصیتی بزرگ است، زیرا خدا نور است و هیچ ظلمتی در وی نیست. ممکن است این امر عادلانه باشد، اما آیا این رحمت خدا را می‌رساند که ما را به بهشت نبرد، حتی اگر مسیح را به عنوان حامل گناه خود نپذیریم؟ بلی، عادلانه و رحیمانه است، اما آیا این مهربانی است که گدای مدرسی را به داخل تالار پذیرایی پرشکوهی ببریم؟ آ

یا او از لباس مندرس و کثیف خود در حضور جمعی ملبس به لباس فاخر شرم‌منده نخواهد شد؟ آیا وی تمام هم خود را برای فرار به تاریکی خیابان به کار نخواهد برد؟ در تاریکی خوشحال‌تر خواهد بود، زیرا دیگر کسی او را نگاه نمی‌کند. آیا مهربانی و شفقت است که خدا انسانی گناهکار را به فردوس برد حتی اگر آن شخص پیشنهاد خدا را در مورد پذیرش عیسی و پاک شدن از گناه رد کرده باشد؟ اگر دوستان ما می‌توانستند به داخل قلب ما نفوذ کنند و افکار و اسرار ما را بخواند (گرچه سطح فکر آنها ممکن است از سطح فکر ما بالاتر نباشد) آیا این امر درست به مثال این نیست که خدا با قدوسیت مطلق خویش، گناهان و آلودگی‌های ما را با نور خود آشکار می‌سازد؟ مکاشفه ۶: ۱۶ احساس آنهایی که مسیح را به عنوان نجات دهنده خود رد کرده و اصرار دارند که با گناهان خویشتن به ابدیت رهسپار شوند، اینطور توجیه می‌کند: ایشان کوه‌ها و صخره‌ها را به کمک خواهند طلبید تا بر روی آنها بریزند و آنها را از چهره کسی که بر تخت نشسته مخفی سازند، اما هنوز حضور مسیح بهشت را برای آنهایی که او را به عنوان نجات دهنده و خداوند پذیرند آماده می‌کند. پس به بحث در مورد امر محالی که خدا همه ما را به بهشت برد توجه فرمودید. بهشت همانند یک محل است. حضور عیسای مسیح خداوند، فردوس را برای آنهایی که از گناهانشان پاک گردیده‌اند باز خواهد کرد در حالی که همان شخصیت برای آنهایی که پشیمان نشده‌اند و هنوز در ظلمت گناه به سر می‌برند و روزی در مقابل نور پر شکوه قدوسیت او قرار می‌گیرند، دوزخی عظیم به وجود خواهد آورد. بیایید از روی دلیل و برهان قضیه را مطالعه کنیم. آیا شما واقعا می‌توانید برای کسی که شما را واقعا دوست داشته و شما را محبت نموده و خود را فدای شما کرده ارزش قائل نشوید و او را رد کنید و از اینکه او را نپذیرفته‌اید خوشحال باشید؟

نجات با جانشینی یا فردی بی‌گناه که کیفر جرم را متحمل شود

یا وقایع قابل اثبات به خوبی دیده‌ایم که خدا وجود دارد و او خود را در کتاب مقدس به وسیله پیشگویی‌های مقدس بر مردان و زنان ظاهر ساخت. به ما نشان داده شد که «همه گناهکارند و از جلال خدا قاصر می‌باشند»، با پسر خدا، عیسی مسیح رو به رو شدیم که به این جهان آمد تا برای گناهان انسان بمیرد. همچنین موضوعات دیگری را پیرامون عقاید و افکار مردم در خصوص نقشه نجات مورد بررسی قرار دادیم. اینک می‌خواهم در مورد نقشه شگفت‌آور نجات برای مردم گناهکار که خدا فراهم نمود، تفکر کنیم. در یک کلمه کافی است که بگوییم، نجات در جانشینی فراهم شد. محبت خدا گناهکار را می‌بخشد، اما عدالت او از این بخشش بخشش جلوگیری به عمل می‌آورد. عدالت خدا گناهکار را داوری می‌کند، اما محبت خدا از این داوری ممانعت می‌نماید. چگونه عدالت لایتنج‌زای او را با سیرت محبت‌آمیز تطبیق دهیم در حالی که این امر برای فیلسوفان مسأله‌ای بغرنج بود که هرگز قادر به حل آن نبوده‌اند، اما حکمت الهی این مسأله را حل نمود رنج و مرگ خدای پسر به نیابت دیگران. کسی ممکن است اعتراض کند و بگوید که اساس آن بر مبنای جانشینی بنا شده سقوط خواهد کرد، زیرا جانشینی دوام نخواهد داشت. مسیح فرد بی‌گناه، مجبور می‌شود کیفر ما را متحمل شود و بدین ترتیب ما را از آن آزاد سازد، ولی درست بر ضد عقاید ما نسبت به عدالت مخالفت شده چون ما بر این عقیده هستیم که عدالت باید بی‌گناه را حفظ نماید و کیفر را بر گردن مجرم بگذارد، اما توجه کنید که عدالت کامل و رحمت مطلق خدا بر فراز صلیب آشکار می‌شود.

او بی‌گناه را از فراز صلیب بر نمی‌گیرد، بلکه او را مجبور می‌کند تا کیفر مجرم را متحمل شود. خداوند متعال در این ماجرا چون یک قاضی منصف عمل می‌کند. در کتابی چنین نوشته شده که دو نفر جوان با هم به تحصیل علم حقوق پرداختند یکی به مقام مورد نظر خود رسید در حالی که دیگری با عیاشی زندگی خود را تلف کرد. روزی جوان بدبخت را نزد همان دوست قدیمی و همنشین سابقش به اتهام جنایتی بردند قاضی ارشد در شگفت بود که چه نوع عدالتی را در چنان وضعی اجرا کند. قاضی جوان با دیدن وضع پریشان و سرگردان دوست قدیمی، او را به اشد مجازات قانونی محکوم کرد آنگاه خود تمام جریمه او را پرداخت و دوستش را آزاد ساخت. خداوند، کسی که ما بر ضد او عصیان ورزیده بودیم، در عدالت خود بر تخت رحمت نشست و سنگین‌ترین حکم کیفری را صادر نمود، حکم مرگ گناهکار

را. سپس از تخت خود به زیر آمد و در قالب شخصیت پسرش جای گناهکار را گرفت و تمام کیفر او را تحمل نمود. از اینجاست که دوم قرتیان ۵: ۱۹ به قلم پولس رسول می‌گوید: «خداوند در مسیح بود.» نه اینکه با مسیح بود، بلکه در مسیح بود «و جهان را با خود مصالحه داد.»

خدای پدر، خدای پسر و خدای روح القدس، خدای واحد می‌باشد. همان خدایی که ما بر ضد او عصیان ورزیده بودیم، اول داوری کرد آنگاه خود جرم کیفر ما را پرداخت و اکنون بخشی رایگان پیشنهاد می‌کند و عدالت کامل را بر مبنای همان بخشش بنا نموده است. به همین دلیل است که پولس رسول در کتاب رومیان می‌نویسد: «زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چون که قوت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود.» من نیز می‌توانم بگویم که از انجیل مسیح عاری ندارم، زیرا عدالتی که از طرف خدا به پسر اعطا شده، هیچ کس از روی صداقت نمی‌تواند نقص در آن بیابد. اگر شما آن را بپذیرید همان عدالت را دارا هستید. آیا پذیرش مسیح به عنوان نجات دهنده، تنها امری لازم می‌باشد که مرا برای ابدیت نجات دهد؟ بلی، من تصدیق می‌کنم که درک این مطلب با همه سادگی‌اش، دشوار به نظر می‌آید. اما اگر من پانصد دلار به کسی مقروض باشم و دیناری نداشته باشم که وجه مزبور را بپردازم، ولی دوستی این قرض را می‌پردازد و رسید آن را به من می‌دهد، دیگر لزومی ندارد که من پریشان باشم. می‌توانم مستقیماً و بدون شرمندگی به صورت طلبکار نگاه کنم چون رسید امضا شده نزد من است. همان طور عیسی مسیح حیاتش را برای باز خرید حیات ما داد. او گفت: «تمام شد» یعنی دادن کفاره به انتها و کمال رسید و خدای بخشنده، دین ما را ادا کرد. دلیل اطمینان بخشی که خداوند با قربانی مسیح خشنود بود این است که مسیح را روز سوم از مردگان برخیزانید.

هنگامی که دوستی می‌کوشید تا این مطلب را برای کارگر صندوق سازی روشن کند رفیقش گفت: «اما من نمی‌توانم بفهمم» سرانجام فکری به خاطرش رسید در حالی که مشغول صحبت بود، رنده‌ای برداشت و وانمود کرد که می‌خواهد روی میز براق و زیبایی را رنده کند. صندوق ساز فریاد زد صبر کن، مگر نمی‌بینی که آن تمام شده است، اگر روی آن را رنده کنی خراب می‌شود. او پاسخ داد: چرا؟ این درست همان کاری است که من سعی می‌کردم در مورد کار مسیح در خصوص نجات برایت شرح دهم. هنگامی که او حیاتش را برای تو داد تمام شد، اما اگر تو دوباره بخواهی چیزی اضافه انجام دهی آن کار را تباه و خراب خواهی کرد. درست همانطوری که هست، قبولش کن حیات او تو را آزاد خواهد کرد. از شنیدن این استدلال، برقی در چشمان صندوق ساز درخشیدن گرفت و عیسی مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود پذیرفت. خواهید گفت: «اما یک اشکال بزرگ وجود دارد.» اظهار خواهید کرد که نجیب‌زاده‌ای را می‌شناسید مردی بسیار سخاوتمند و بشر دوست است که مسیح را به عنوان نجات دهنده قبول ندارد. می‌گویید آیا منظور شما این است که این شخص در ابدیت هلاک خواهد شد، ولی آنهایی که به مسیح به عنوان نجات‌دهنده خود ایمان آورند رستگار می‌شوند؟ بلی، من تصدیق می‌کنم که برای سال‌ها با این اشکال سر در گم مواجه بودم تا اینکه تاریخ سیر تکامل اندام موجودات زنده را خواندم سپس تمام اشکالات من رفع شد. تاریخ سیر تکامل در علم زیست‌شناسی می‌گوید که یاخته‌های زنده فقط به وسیله تقدم وجود می‌توانند به هستی آیند. به عبارت دیگر بدون حیات قبلی، موجود زنده‌ای وجود نخواهد داشت؛ یعنی هیچ چیز به خودی خود به وجود نمی‌آید. ماده مرده از خود نمی‌تواند حیات یابد. ماده مرده باید حیات را با تماس با موجود دیگری که حیات دارد حاصل نماید.

مسیح اظهار می‌نماید که نداشتن بیان مستبدانه بیان نداشت اما با اظهارات ذیل به یک حقیقت علمی، حالتی خاص بخشید. هنگامی که گفت: «آنچه از جسم مولود شود، جسم است و آنچه از روح مولود شود روح است. عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید.» همچنین پولس رسول، هنگامی که فرمود: «آن کس که پسر (مسیح) را دارد حیات را دارد و آن که خدا را ندارد حیات را نیافته است.» بزرگترین اشتباه عصر ما کوشش طفره زدن بر قوانین و تاریخ سیر تکامل است. فرق بین یک انسان با افکار پیشرفته با یک مسیحی در درجه نیست، بلکه در نوع است. یکی امتیاز در حیات انسانی دارد، دیگری امتیازی در حیات روحانی. تفاوت آنها آنقدر اساسی است که هیچ کدام نمی‌تواند از دیگری سبقت جوید، زیرا همین علت است که مسیح به مردی درستکار و معلم روحانی یهود چون نیکودیموس می‌گوید: «باید از سر نو مولود گردی، ترقی، توسعه و جلال زندگی گذشته‌ات کافی نیست. آنچه تو به آن نیازمندی حیات الهی است که به وسیله من به آن نائل می‌شوی.»

اما چطور می‌توانم عیسای مسیح را به عنوان نجات دهنده بپذیرم؟
اگر من بدانم که مطابق افسسیان ۲: ۱ در «خطایا و گناهان» خود مرده هستم و در اثر شراکت با خدا اگر ایمان داشته باشم که عیسی مسیح حیاتش را برای من فدا کرد و اکنون با ایمان به او به حیات جاودانی نائل می‌شوم، آیا با درک این حقایق سرد و مکانیکی به حیات جاودانی نائل خواهم آمد؟ البته که خیر. مرد متمولی پول‌هایش را از دست می‌دهد و شاید مقام اجتماعی خود را قربانی می‌کند و در نتیجه موافقت می‌نماید که دختر خود را به مرد متمولی به زنی دهد، در حالی که دخترش با این امر موافقت ندارد، در ابتدا دختر صریحا امتناع می‌کند، اما هنگامی که پدر مصلحت خود را برای ازدواج او شرح می‌دهد رضایت می‌دهد که به ازدواج تن در دهد و مطابق قانون مدنی، همسر آن مرد گردد، اما آیا واقعا همسر آن مرد است؟ مطمئنا خیر. حالا موضوع را بهتر درک می‌کنید. اینطور نیست؟ زمانی که یک مرد و یک زن واقعا دو همسر جدایی‌ناپذیر و یک دل می‌شوند آنگاه می‌توان گفت که آنها یکدیگر را سخت دوست دارند. قلوب آنها آنی از فکر دیگری خالی نخواهد بود و حتی در سخنان و کلمات همدیگر جبر و فشار احساس نمی‌گردد. همه ما این گونه احساسات درونی را دارا می‌باشیم که برای ما مقدس است. احساسات خروشان که هر کس استعداد درک آن را ندارد. مبدا و سرچشمه این احساسات قلب ماست. عیسای مسیح پسر خدا، به سبب محبت عظیمش، ادعا می‌کند که حق دارد داخل آنجا گردد. وی جای دیگری از وجود ما را تسخیر نخواهد کرد. محبت او این حق را به وی می‌دهد که ما را مسخره کند آیا باید ممانعت کنیم؟

هنگامی که فکر می‌کنم محبت مسیح آنقدر عظیم بوده که جلال پدرش را ترک گفت و بر زمین آمد و به شکل انسان شد تا به جای من رنج‌های مرا متحمل شود و به جای من بمیرد و به سبب اینکه حیات جاودانی به من بخشید، قلب من در مقابل او نرم و مجذوب می‌گردد. اگر من، مریض و بدون چاره در ساختمانی که در حال سوختن است افتاده باشم و دوستی، خودش را برای نجات من داخل اتاق کند پتو را دورم بگیرد که به من آسیبی نرسد و خودش به طرزی وخیم از ناحیه صورت و بازو بسوزد آیا دل من برای محبت او باز نمی‌شود؟ خدا می‌داند که می‌شود و مفتون محبت او می‌گردد.

اینک با صورت نجات دهنده خود رو به رو هستم
در باغ جتسیمانی به خاطر مرگی که بر فراز صلیب در انتظارش بود به خاطر من، عذاب می‌کشد او را در تالار داوری پیلایس می‌بینم، سربازان را می‌بینم که تاج خار بر سرش گذاشته، در حالی که خون از صورت و بدن کوفته‌اش جاری است او را پس از داوری به طرف تپه جلجتا می‌برند تا در آنجا بر پاهای و دست‌هایش میخ بکوبند، آنگاه او را در میان دو دزد بر فراز صلیب بردند مردم دور او جمع شدند، ریشخند و تمسخر می‌کنند، گرچه او در آن لحظه زندگی را برای همان مردم فدا می‌کرد در می‌یابم که محبت واقعی مسیح که خود را قربانی بشر کرد چه مفهومی دارد، هنگامی که بانگ برمی‌آورد و می‌گوید: «ای پدر، اینها را ببخش، زیرا نمی‌دانند که چه می‌کنند»، اگر از روی غمخواری به دنیای درد و رنج مسیح داخل می‌شدیم تا اینکه از دیدن حزن‌های او سیلاب اشک از دیدگان بر گونه‌هایمان سرازیر می‌شد، سپس متوجه می‌گشتیم که از درک حقیقت و اهمیت صلیب کاملا عاجز می‌باشیم. در دوم قرن‌تیا ۵: ۲۱ می‌خوانیم که «او را (مسیح) که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا در وی عدالت خدا شویم.» سپس از شما درخواست می‌کنم که صمیمانه و با قلبی فروتن با من بیایید و اگر امکان دارد، به داخل جهان پر رنج مسیح گام بگذاریم تا ببینیم شخصی که از گناه منزجر و متنفر بود، همان طوری که ما از مرض جذام متنفریم «گناه ساخته شد».

همچنان که موجودی کوچک چون یک کرم، درد و رنج را کمتر احساس می‌کند موجود بزرگتری چون بشر درد را بیشتر در زندگی خود احساس می‌نماید. به همان نحو در روحانیت هنگامی که رشد روحانی موجودی زیاده‌تر است احساس رنج درونی بر آن مخلوق فروزن‌تر می‌باشد. اگر مرد محترمی که از اسم و رسم خود افتخار کند و آنقدر شریف که حاضر باشد دست خود را از دست بدهد، ولی آن را در راه بد و غلط به کار نبرد اما پسرش از راه پرهیزکاری منحرف و در مستی و بیدادگری، کسی را به قتل رساند آیا پشت آن مرد از خجالت و شرمندگی خم نمی‌گردد و فوراً موهای خاکستریش خاطره بیمار در حال مرگ را به یاد او نخواهد آورد؟ آری شرمنده می‌شود، پشتش خم می‌گردد و تلخی مرگ را می‌چشد. اگر این امر ممکن باشد (و امکان هم دارد، حتی برای ما گناهکاران که عادت به گناه داریم، شرمنده خاطریم) پس خدای قدوس که کاملا پاک و منزّه است، چقدر از گناهی بسیار کوچک منزجر می‌باشد؟ اکنون می‌فهمیم که چرا مسیح در باغ جتسیمانی از گناه منزجر و متنفر بود و با افسردگی فریاد برمی‌آورد: «ای پدر اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» با وجود آن آوای

دردناکی در باغ جتسیمانی به گوش رسید که «خدا جهان را آنقدر محبت نمود» که او را به خاطر ما «گناه ساخت» تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.

حال می‌فهمید چرا گفتم که اگر من هر گونه احساسات بشر دوستی با کمالات مطلوب یا هر گونه سیرت شریفانه‌ای داشته باشم، جرأت نمی‌کنم کسی را که برایم متحمل رنج شده، رد کنم. عقل من گواهی داده و احساساتم به جوش آمده و اکنون این دو نیرو مرا وادار به اتخاذ تصمیم می‌نماید. اگر نسبت به خود و نسبت به خدای خویش و نسبت به آینده و ابدیت خود مصدق باشم، آنگاه یک راه وجود دارد که ناگزیر باید آن طریق را پیش گیرم. آری، عیسی مسیح را باید به نام منجی خود بپذیرم. به سبب محبت او برای من، به سبب طریق او که مرا برکت داده و به سبب اطمینان خاطر من در روز بازپسین، قلب من آرزو می‌کند که شما نیز در این شادمانی شرکت جویید. مسیح همه این کارها را کرده است. من این مطلب را با کمال احترام ادا می‌کنم. بیشتر از این هم می‌تواند انجام دهد. او کیفر گناهان شما را بر خود حمل کرده، و اکنون وجود خویش را تقدیم شما می‌دارد. آیا او را به عنوان نجات دهنده و خداوند خواهید پذیرفت؟ می‌گویید این مطلب خیلی اسرارآمیز به نظر می‌رسد و این سر مرا گیج و مضطرب کرده است. من از شما انتظار ندارم که اسرار را درک کنید. من خودم نیز سر آن را نمی‌دانم. نه من، بلکه هیچ مسیحی نمی‌داند. از شما تقاضا می‌کنم که در حقیقت آن شادمانی کنید.

جریان الکتریسیته هم اسراری در خود دارد. قوانین بسیاری را کشف کرده‌ایم که بر مبنای جریان الکتریسیته استوار است، اما واقعا نمی‌دانیم که آن چه می‌باشد. من و شما هنگامی که از جریان برق استفاده می‌کنیم در خصوص اسرار آن خود را پریشان نمی‌سازیم. باید بدانید مردان و زنانی که مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود پذیرفته‌اند، تبدیل یافته و در واقع انسان‌های تازه‌ای گردیده‌اند آیا اجازه می‌دهید حقایقی را که در اینجا دیده‌اید در درون شما نفوذ کند؟ بلی، درست به سادگی روشن کردن کلید چراغ برق است. بیایید و بگویید ای خدا، من نمی‌توانم تمام اسرار تو را درک کنم. نمی‌توانم درک کنم که چرا تو اینقدر برایم اهمیت قائل شدی که عیسی مسیح را فرستادی تا کیفر گناهانم را به جای من عاصی متحمل شود، اما با همه این نادانی حاضرم کاملاً خود را تسلیم تو کنم. من به حقیقت مرگ او ایمان دارم و به وعده‌ای که در کتاب یوحنا دادی تا «هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد» ایمان دارم. درست همانطوری که اسرار جریان برق را وامی‌گذارید و فقط از خود برق استفاده می‌کنید به همان نحو، اسرار نجات را به دست خداوند بسپارید و از برکت خود نجات دهنده متمتع گردید. همین حالا خود را به او تسلیم کنید. او می‌خواهد داخل حیات شما گردد. با تمام وجود خود بگویید: عیسای خداوند، من از آن تو هستم. جسمم، جانم و روحم را به تو تسلیم می‌کنم. تو از آن من هستی. آنگاه صفحه آخر را امضا کنید.

چند کلمه دیگر

شاید هنوز تصمیم نگرفته‌اید که به عیسی مسیح ایمان آورید، پس گفته ذیل را مورد بررسی قرار دهید. شخصی می‌گوید: «من جزو یکی از آن افرادی هستم که باید نسبت به موضوعی فوراً تصمیم بگیرم.» موضوع این نیست که من قدرت تصمیم ندارم، خیر. در حقیقت من آنقدر محافظه کارم که نه می‌خواهم جریان را قطع کنم و نه می‌خواهم کاملاً از موضوع صرفه نظر کنم. تصمیم گرفته‌ام که هیچ کاری انجام ندهم بلکه در خلأ حرکت یا شنا کنم، آهسته، آهسته تا ببینم به کجا می‌رسم، اما از فکر کردن در این مورد متنفرم. ایمانداران به عیسای مسیح با شادی در انتظار ابدیت هستند، اما من چرا آنقدر صادق نیستم که به خود تفهیم کنم که حقیقت را به حد کافی می‌دانم ولی نمی‌توانم تصمیم بگیرم، بلی، روزی باید با آن رو به رو شوم. چرا حالا نشوم؟ آری، عیسای مسیح را در زندگی خود می‌پذیرم. اکنون که موضوع بالا را خوانده‌اید این کتابچه را مجدداً مطالعه کنید. در اثر مطالعه مجدد، موضوعات و مباحث برایتان واضح‌تر خواهد شد. سپس انجیل یوحنا را قرائت و مطالعه نمایید. اکنون آخرین و مهم‌ترین نکته‌ای از رومیان ۱۰: ۹-۱۱ را می‌خوانم: «اگر به زبان خود، عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت، چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود به جهت نجات و کتاب می‌گوید هر که به او ایمان آورد خجل نخواهد شد.»

حال می‌گوییم که مسیح را قبول کرده‌اید، پس بروید به همه بگویید و از اعتراف خجل نشوید. چرا خجل شوید؟ فرض کنید، من از کشتی داخل دریا می‌افتم و طوری مجروح می‌شوم که نمی‌توانم شنا کنم. کمی دور از من عمه‌ای که در کرجی ذغال سنگ مشغول کار است مرا می‌بیند و در آب شیرجه می‌رود و مرا نجات می‌دهد. اگر یک ماه بعد شما مرا و همان عمه را که سر تا پا از ذغال سیاه شده در خیابان ببینید که او به طرف من می‌آید و می‌بینید که من متوجه

شده‌ام، ولی صورتم را برمی گردانم و به مغاره مقابل توجه می‌کنم تا وانمود کنم او را ندیده و از او تشکر ننمایم، زیرا مردم دیده بودند که او مرا از آب گرفته، آنگاه شما به من چه خواهید گفت؟ شما اظهار می‌دارید به عیسی مسیح که حیاتش را برای شما داده ایمان دارید. زمانی فرا می‌رسد که شما عیسی را در میان آنهایی که او را حقیر شمرده‌اند خواهید دید. آیا در آن هنگام خجل خواهید شد یا در کلام و یا در عمل او را به عنوان نجات دهنده و خداوند احترام خواهید کرد؟ اگر واقعا او را قبول کرده‌اید باید احترامش کنید.

انتخاب سرباز

می‌خواستم سربازی را ارشاد کنم و به سوی عیسی مسیح هدایت کنم، اما مثل بعضی از اشخاص در حالی که سعی می‌کرد طفره برود با این وعده تو خالی گفت: «درباره‌اش فکر خواهم کرد.» گفتم: «هادی بگذار برایت توضیح دهم. مثلاً تو با سربازان دیگر در یک شب برای جاسوسی در جبهه دشمن می‌روی و هنگام برگشت، سخت صدمه می‌بینی. سرباز دیگری مدت زیادی آنجا می‌ماند تا تو را بگیرد و به جبهه خود ببرد، اما در اثنای کار دو گلوله بر پشت او می‌زنند هر دوی شما به بیمارستان برده می‌شوید و با تلاش زیاد، هر دو از خطر مرگ نجات می‌یابید. بعد از دو ماه، دکتر بیمارستان، جوان نحیفی را می‌آورد که به سختی می‌لنگد و با درد زیاد حرکت می‌کند. آنها در جلوی تخت تو قرار می‌گیرند. دکتر می‌گوید: «هادی می‌خواهم آقای اسمیت را به تو معرفی کنم، کسی که به خاطر نجات تو زندگی‌اش را به خطر انداخت» تو دست‌هایت را به هم می‌نهی و می‌گویی نمی‌خواهم او را ملاقات کنم با در این مورد باید فکر کنم. این حرف را نخواهی زد، اینطور نیست؟ می‌دانم بی‌درنگ او را در آغوش خواهی کشید و آنطور که احساسات هدایت می‌کند از او کمال تشکر را به عمل خواهی آورد.» من می‌خواهم عیسی مسیح خداوند را به تو معرفی کنم مردی که به خاطر نجات تو زندگی‌اش را به خطر انداخت و بالاخره قربانی شد. آیا تو به من پشت می‌کنی و می‌گویی درباره‌اش فکر خواهم کرد؟ او گفت: بلی او را قبول می‌کنم. ما با هم زانو زدیم و دعا کردیم در حالی که اظهار می‌داشت مسیح را به عنوان نجات‌دهنده خود پذیرفته است. آیا شما نیز در این باره فکر خواهید کرد یا اکنون با حقیقت امر رو به رو شده و تصمیم خود را گرفته‌اید؟

تصمیم من

در حضور خدا که از اسرار درون آگاهست من عیسی را به عنوان نجات دهنده و خداوند می‌پذیرم. خودم را کاملاً به او تسلیم می‌کنم، می‌دانم بر اثر نفوذ کلام او که در یوحنا ۵: ۲۳ مکتوب است من حیات جاودانی دارم، زیرا خودش فرمود: آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.»

امضا...

آدرس...

تاریخ...

از حقایقی که پی برده و به تأکید در این کتاب آورده‌ام پوزش نمی‌طلبم، زیرا همواره در طلب نوشتن چیزی بوده‌ام که در اثر آن به خدا ایمان داشته‌ام. اکنون این امر را وظیفه محوله بر خود نسبت به خدا و به شما می‌دانم. دعای من همیشه همراه این کتابچه است تا باعث برکت و حیات جاودانی شما در اثر ایمان به نجات‌دهنده گردد.